



تو را آورده ام این جا که مهمان خودم باشی  
شب آخر روی زلف پریشان خودم باشی  
من از تاریکی شب های این ویرانه می ترسم  
تو را آورده ام خورشید تابان خودم باشی  
فراقت گر چه نابینام کرده، باز می ارزد  
که یوسف باشی و در راه کنعان خودم باشی  
پدر نزدیک بود امشب کنیز خانه ای باشم  
به تو حق می دهم پاره گریبان خودم باشی  
اگر چه عمه دلتنگ است اما عمه هم راضی ست  
که تو این چند ساعت را به دامان خودم باشی  
ازین پنجاه سال تو سه سالش قسمت ما شد  
یک امشب را نمی خواهی پدر جان خودم باشی  
سرت افتاد و دستی از محاسن ها بلندت کرد  
بیا خب میهمان کنج ویران خودم باشی  
سرت را وقت قرآن خواندنت بر طشت کوبیدند  
تو باید بعد ازین قاری قرآن خودم باشی  
کنار تو که از انگشتر و خلخال صحبت کرد؟!  
فقط می خواستم امشب پریشان خودم باشی



دفتر مقام معظم رهبری  
www.leader.ir

اگر چه این لبی که ریخته بوسیدنش سخت است

تقلا می کنم یک بوسه مهمان خودم باشی